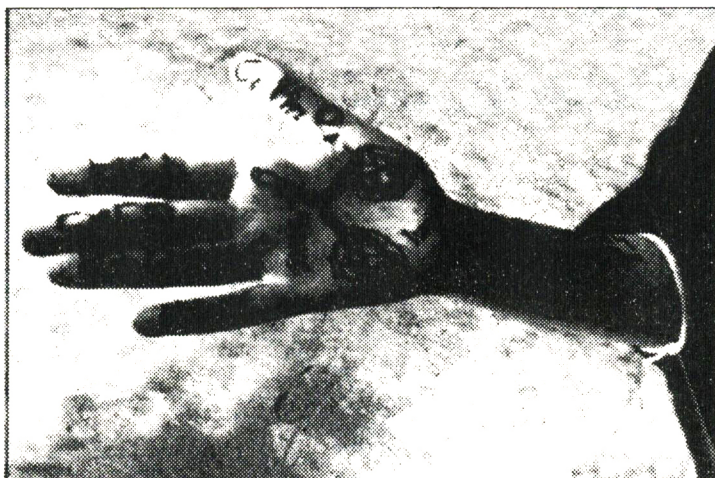


من مَلاَله هستم



مَلاَله یوسفزی - کریستینا لمب

هانیه چوپانی



کتاب گوله پشایی

فهرست

- تقدیر و تشکر ۹
- یادداشتی درباره بنیاد ملاله ۱۳
- پیش‌گفتار مترجم ۱۵
- پیش‌گفتار ۱۷
- بخش ۱ ۲۵
- دختری متولد می‌شود ۲۷
- پدرم، شاهین ۴۳
- زندگی در مدرسه ۵۷
- روستا ۷۷
- چرا من گوشواره به گوشم نمی‌آویزم و دلیل تشکر نکردن پشتون‌ها چیست؟ ۸۹؟
- کودکان کوه زباله ۱۰۱
- مفتی کوشید مدرسه را تعطیل کند ۱۱۱
- پاییز زلزله ۱۲۳
- بخش ۲ ۱۲۹
- رادیو ملا ۱۳۱
- آب‌نبات، توپ تنیس و بوداهای سوات ۱۴۳
- کلاس باهوش ۱۵۵
- چهارراه خونین ۱۶۷
- خاطرات گلمکی ۱۷۳
- صلح مضحک ۱۸۵
- ترک دره ۱۹۵

- بخش ۳
- ۲۰۵.....
- ۲۰۷..... دره غم‌ها
- ۲۲۳..... دعا می‌کردم قبلند شوم
- ۲۳۷..... زن و دریا
- ۲۴۵..... طالبانیزه خصوصی
- ۲۵۳..... ملاله کیست؟
- بخش ۴
- ۲۵۹.....
- ۲۶۱..... خداوندا، او را به شما می‌سپارم
- ۲۷۵..... سفر به ناشناخته
- بخش ۵
- ۲۸۵.....
- ۲۸۷..... بیرمنگام
- ۳۰۱..... لبخند او را ربوده‌اند
- ۳۱۳..... یک کودک، یک معلم، یک کتاب، یک قلم
- ۳۲۹..... تصاویر

دختری متولد می‌شود

هنگام تولد من مردم روستا برای مادرم اظهار تأسف کرده و به پدر نیز تبریک نگفتند. در سپیده‌دم درحالی‌که آخرین ستاره چشمک می‌زد متولد شدم. ما پشتون‌ها این نشانه را بسیار خوش‌یمن می‌دانیم. پدرم برای مخارج بیمارستان یا مامای خانگی پول نداشت به همین دلیل یکی از همسایه‌ها به ما کمک کرد. نخستین فرزند پدر و مادرم مرده به دنیا آمده بود ولی من درحالی‌که فریاد می‌کشیدم و لگد می‌زدم بیرون آمدم. من دختر سرزمینی‌ام که تفنگ‌ها را برای جشن تولد یک پسر آتش می‌کنند درحالی‌که دختران پشت پرده‌ای پنهان می‌شوند و تنها نقش آنان تهیه غذا و مراقبت از فرزندان است.

برای اغلب پشتون‌ها روز تولد یک دختر بسیار غم‌انگیز است. پسرعموی پدرم، جهان‌شیرخان یوسف‌زی یکی از کسانی بود که تولد مرا تبریک گفت و حتی مبلغ قابل‌توجهی به پدر هدیه داد. او شجره‌نامه بزرگ خاندان ما را همراه خود آورده بود؛ دل‌وخیل یوسف‌زی، جد پدری من، تنها شاخه مردان خاندان را نشان می‌داد. پدرم ضیاء‌الدین شبیه به هیچ‌یک از مردان پشتون نیست. او شجره‌نامه را گرفته و خطی چون آب‌نبات چوبی از کنار نام خود ترسیم کرد و در انتهای آن نوشت: «ملاله».

پسرعموی او درحالی‌که شگفت‌زده شده بود خندید. ولی پدر توجهی نکرد. او می‌گوید پس از تولد وقتی در چشمانم نگاه می‌کند شیفته‌ام می‌شود.

آنگاه به مردم می‌گفت: «من می‌دونم این دختر با بچه‌های دیگه فرق داره.»

او حتی از دوستان و آشنایان خواست که میوه خشک و شیرینی و سکه در گهواره‌ام بیندازند. کاری که فقط برای پسرها انجام می‌دهیم.

نام من از ملالی می‌یون، شیرزن افغانستان گرفته شد. پشتون‌ها از قبایلی‌اند که میان پاکستان و افغانستان تقسیم شدند. قرن‌هاست با قانونی به نام پشتونوالی^۱ زندگی می‌کنیم که ما را وادار می‌کند با همه مهمانان خوش‌رفتاری کنیم و مهم‌ترین ارزش در این قانون «ناموس» است.

بدترین پیشامد برای یک پشتون بی‌آبرویی است و شرمساری و ننگ، مرد پشتون را وحشت‌زده می‌کند.

پشتون‌ها می‌گویند: «بدون آبرو، دنیا بی‌ارزش است.»

همیشه با یکدیگر در جنگ و نزاع هستیم به طوری که دشمن خود را نیز پسرعمو صدا می‌زنیم. ولی وقتی بیگانه‌ای به سرزمینمان هجوم آورد در مقابل آنان با یکدیگر متحد می‌شویم. فرزندان پشتون با داستان قهرمانی ملالی بزرگ می‌شوند.

او ارتش افغانستان را در سال ۱۸۸۰ برای دفاع از خاک سرزمینشان علیه انگلیسی‌ها به ادامه جنگ فرا خواند.

ملالی دختر یک چوپان در میوند^۲ شهری کوچک در دشت‌های غرب قندهار بود. وقتی او نوجوانی بیش نبود پدرش و مردی که تصمیم داشت در آینده با او عروسی کند در میان هزاران افغان در مقابل انگلیسی‌ها برای دفاع از سرزمین خود می‌جنگیدند. ملاله همراه سایر زنان روستا به میدان جنگ رفت تا زخمی‌ها را پرستاری کند و به آنان آب بدهد.

وقتی پرچم‌دار نیروهای افغان کشته شد ملالی نقاب سفید خود را به‌عنوان پرچم بالا گرفت و خطاب به سربازان افغان فریاد زد: «اگر در میوند شهید نشوید ننگ‌آور خواهید شد.»

ملالی در این جنگ جان خود را از دست داد ولی شجاعت و سخنان او مردان افغان را

به ادامه جنگ فرا خواند. آنان پلی را به کلی نابود کردند. این پیکار یکی از بدترین شکست‌ها در تاریخ ارتش بریتانیا بود. افغان‌ها از اینکه آخرین پادشاهشان برای پیروزی می‌یونند یادبودی در مرکز کابل بنا کرد بسیار مفتخر بودند و احساس غرور می‌کردند.

در حقیقت ما پشتون‌ها ملالی را به‌عنوان نمادی از شجاعت و قدرت می‌شناسیم و اکنون بسیاری از مدارس افغانستان به یاد او نام‌گذاری شده‌اند.

ولی پدر بزرگم که عالمی مذهبی و روحانی روستا بود از نامی که پدرم برای من برگزید اظهار خشنودی نکرد زیرا به عقیده او این نام به معنی غم و اندوه است.

هنگام کودکی‌ام پدرم همواره یکی از سروده‌های شاعر معروف رحمت شاه سائل پیشاور را می‌خواند. شعر این‌گونه پایان می‌یافت:

«آه ملالی می‌یون،

بار دیگر به پا خیز تا پشتون‌ها سرود افتخار را درک کنند،

کلمات شاعرانه تو دنیا را دگرگون می‌کند،

خواهش می‌کنم، بار دیگر به پا خیز!»

پدر داستان ملالی را برای هر کسی که به خانه ما می‌آمد شرح می‌داد. از شنیدن این داستان و آوازهایی که پدر می‌خواند خیلی لذت می‌بردم.

ما در زیباترین نقطه دنیا زندگی می‌کردیم. دره من، دره سوات، قلمروی آسمانی کوه‌هایی است که آبشارها و دریاچه‌هایی شفاف در آنجا جریان دارد. وقتی وارد دره می‌شوید تابلویی را مشاهده می‌کنید که روی آن نوشته شده: «به بهشت خوش آمدید.»

سال‌ها پیش سوات را به نام «باغ» می‌شناختند.

سوات زمین‌هایی پوشیده از گل‌های وحشی، باغ‌های میوه‌های لذیذ، معادن زمررد و رودخانه‌هایی پر از ماهی قزل‌آلا دارد. اغلب مردم سوات را سونیس شرق می‌نامند.

حتی نخستین پیست اسکی پاکستان نیز در این منطقه برپا شد. ثروتمندان پاکستان تعطیلات خود را در اینجا سپری می‌کنند و از هوای تازه و دل‌انگیز، منظره زیبا و جشنواره‌های رقص و موسیقی صوفی لذت می‌برند. از این گذشته، بسیاری از

۱. حکم قانون اساسی پشتون‌ها را دارد و موضوع آن بیشتر مربوط به پاسداری از خانواده، قبیله و آبرو است.